

پدیده کاهش همبستگی اجتماعی در کلانشهرها

یعقوب موسوی

استادیار جامعه‌شناسی شهری گروه علوم اجتماعی دانشگاه الزهرا

چکیده

ادبیات جامعه‌شناسی و جغرافیای شهری معاصر، یکی از ویژگیهای عمده کلانشهرهای کنونی را کاهش نگران‌کننده پیوندهای اجتماعی و اخلاقی شهروندان می‌داند. در واقع در کنار معیارهای متعدد تعیین‌کننده جغرافیایی، اقتصادی، اداری، فنی و شبکه‌ای، کلانشهر کانون اجتماعی - فضایی است که به تناسب افزایش جمعیت، توسعه نظام کار فنی و نیز بالا رفتن حجم انتظارات ساکنین آن، پیوسته در معرض اشکال مختلف از کاهش و یا گسست در پیوندهای اجتماعی و اخلاقی قرار دارد. گسترش کاهش همبستگیهای شهری و شهروندی ممکن است در نهایت به ظهور اشکال گوناگون از ناهنجاریها و بیماریهای رفتاری و حتی در سطحی بالاتر، شکل‌گیری جرائم شهری و اختلال در نظام روابط جمعی و کارکردهای آن کمک کند. افزایش آمار جرائم شهری، فزونی میزان ناهنجاریهای رفتاری و روانی، تشدید خرده‌فرهنگهای گروههای اجتماعی ناهمگن، تغییر کارکرد روابط خانوادگی، کاهش احساس مسئولیت مشترک اجتماعی، رواج فرهنگ فردگرایانه منفی و موارد متعدد مشابه دیگر، موضوع خطر کاهش همبستگیهای اجتماعی و اخلاقی را به یک نقطه تهدیدکننده برای سلامت و توسعه پایدار در کلانشهرها تبدیل نموده است. اگر بازسازی اجتماعی شهری با ارکان فرهنگی، اخلاقی و جهت دار، هدف توسعه پایدار کلانشهرهای کشور ما می‌باشد، لازم است بررسی گردد که چرا و چگونه و تحت نفوذ چه عواملی همبستگیهای اجتماعی در این دسته از شهرها در معرض کاهش قرار دارد. به علاوه بهتر است تبیین گردد علل و نشانه‌های کاهش همبستگیهای اخلاقی و اجتماعی را به کمک کدام دسته از رویکردهای علمی می‌توان مطالعه نمود. مطالعه مسأله کاهش همبستگیهای اجتماعی در شهر این موضوع را آشکار می‌کند که ماهیت توسعه شهری در دوران اخیر با انواعی از گسست در روابط اجتماعی همراه می‌باشد. به دلیل تراکم جمعیت و انباشت انتظارات جدید در محیطهای شهری و فقدان روشهای جایگزین اجتماعی و فرهنگی و نیز راهکارهای فضایی مناسب، کلانشهرها از آغاز شکل‌گیری در دوران اخیر نتوانسته‌اند در کنار ارائه خدمات عمومی فیزیکی و اقتصادی، موجبات افزایش پیوندهای اخلاقی و معنوی ساکنین شهری را فراهم کنند. بررسیها نشان می‌دهند تأخر فرهنگی در بعد روابط اجتماعی از منظرهای مختلف شهری تبعات و نتایج تخریبی فراوانی را تاکنون برای مجموعه‌های انسانی به همراه داشته است. گذشته از عواملی که ممکن است موجبات تولید جرم شهری در کلانشهرها را باعث گردند، مطالعات نشان می‌دهند که کاهش



همبستگیهای اجتماعی، فقدان انسجام و نظم پایدار در تعاملات انسانی، متغیرهای عمده در وقوع انحرافات و بزه‌های کوچک و بزرگ شهری می‌باشند. به نظر می‌رسد بازسازی تعاملات انسانی، توجه به ابعاد جمعیت، سرمایه‌گذاری در بعد فرهنگی و سرانجام تغییر جهت برنامه‌ریزیها به سود حل فضاهای اجتماعی می‌تواند تغییر ساختار فوق را موجب گردند. مقاله حاضر به کمک بررسی جامعه‌شناختی و جغرافیای شهری و با استفاده از تجارب تحقیق شهری به مطالعه موضوع فوق پرداخته، تلاش دارد تا زمینه‌های علمی آن را مورد نقد و ارزیابی قرار دهد. بعلاوه این نوشته در نظر دارد با استفاده از رویکردهای علمی کنونی، شرایط پیچیده روابط انسانی در کلانشهرها را مطالعه کند و راه را برای انجام بررسیهای بیشتر پیرامون عواقب منفی فرایند فوق تسهیل گرداند.

کلید واژه‌ها: همبستگی، شهرنشینی، جرائم شهری، نظم شهری، توسعه شهری، کلانشهر

۱- مقدمه

بررسی موضوع همبستگیهای اجتماعی و اخلاقی در شهرها و دلایل کاهش یا افزایش آن از حیث نظری و تجربی از یک سیر تاریخی نه چندان طولانی برخوردار است. شاید بتوان گفت صرف نظر از پاره‌های اشارات تاریخی و اجتماعی در میان آثار فلاسفه یونانی و نیز مورخین مسلمان، ابن خلدون برای نخستین بار به وجهی عالمانه و نقادانه موضوع انتقال از نواحی بادیه به شهر یا حضارت را محور بررسی قرار داده و درصدد برآمده که دلایل کاهش همبستگیهای اجتماعی و اخلاقی را در مناطق شهری مورد مطالعه علمی قرار دهد. ابن خلدون در بررسی جامع خود عوامل متعددی را پیش فرض اساسی در تبیین از موضوع رواج فرهنگ تخریب روابط انسانی و جایگزین شدن الگوهای جدید از منافع و درخواستهای شخصی در شهرها را مورد کنکاش قرار می‌دهد. در نظر ابن خلدون، علل اصلی تمایل شهروندان به سوی منافع شخصی و سوداگرانه، غفلت از حمایتهای مشترک از یکدیگر، کاهش احساس مسئولیت مشترک در قبال عوارض محیطی، افزایش رفاه و ناملایمتهای اجتماعی و مهمتر از همه، کاهش عصبیت و یا همان پیوستگیهای قومی، گروهی و جمعی عبارتند از: ماهیت زندگی مدنی در شهرها، فزونی جمعیت و رویارویی متعدد شهرنشینان، رشد فرهنگ رفاه و تن‌آسایی، و رواج اندیشه خودخواهانه برخاسته از فرهنگ شکوه و جلال شهری.

پاره‌ای از محققان کلاسیک مانند زیمل (۱۸۵۸-۱۹۱۸) و تونیس (۱۸۸۷) نیز در چند دهه گذشته موضوع دگرگونیهای بنیادی در ارکان زندگی جمعی و پیدایش اشکال جدید از روابط و مناسبات شهری را مورد توجه قرار داده‌اند. گرانیگاه این دسته از نویسندگان، توجه به



جنبه‌های آسیب‌پذیری روابط اجتماعی و سر برآوردن عواملی بوده است که در نهایت به سست شدن بنیاد نظام روابط عاطفی، روانی و اجتماعی اعضای جامعه در شهر منجر می‌گردد. سخن زیمل در تطیل ساختار شکننده و آسیب‌پذیر شهرهای نوین به دلیل غلبه چیزوارگی^۱ از یک سو و انتقال از سپهر طبیعی و سنتی گذشته به فرجام پر اضطراب و نومیدکننده کنونی از سوی دیگر و نیز بررسی تونیس و ماکس وبر و حتی آن دسته از مارکسیستهای اولیه از تحول در اشکال مناسبات اجتماعی موجب گردید که مسأله خطر کاهش همبستگیهای اجتماعی و اخلاقی شهرهای معاصر در کانون مطالعات شهری قرار گیرد. از نظر این دسته از نویسندگان، ویژگی شهرهای اقتصادی و تجاری جدید تنها در شکوفایی مادی و افزایش رونق اقتصاد شخصی و عمومی آنها خلاصه نمی‌گردد، بلکه مکانهای فوق‌الذکر در دوران نوین به قفسهای زیبا و شکوهمندی تبدیل گردیده‌اند که در آنها، روان، احساس، عاطفه، اخلاق و ارزشهای پایدار انسانی بدون جایگزینهای مناسب در معرض تهدید قرار گرفته‌اند.

موضوع کاهش همبستگیهای اجتماعی در کلانشهرهای جدید بویژه در شهرهای کشورهای موسوم به در حال توسعه به شکل نگران‌کننده‌ای توجه برنامه‌ریزان شهری را به خود جلب کرده است [۱-۴]. این سؤال پیوسته مورد تفحص آنان قرار داشته و دارد که چگونه ممکن است در کنار آسمان‌خراشهای عظیم، بناهای شکوهمند، زیباییهای هنری و معماری توسعه یافته شهری، راهها و ساختمانهای عریض و طویل به ایجاد شرایط ساختاری نائل آمد که در آن، زیباییهای اخلاق انسانی، ارزشهای پایدار بشری، و تجلیات اعتقادات متعالی در اشکال پنهان و آشکار خود حضوری محسوس و تعیین‌کننده داشته باشند. به علاوه این پرسش مطرح می‌باشد که چگونه ممکن است با طراحی و برنامه‌ریزی علمی، اخلاقی و خردمندانه باعث آن گردید که شهروندان در کنار برخورداری از مواهب توسعه شهری جدید، در محیطی سرشار از پیوستگیهای اجتماعی و اخلاقی با یکدیگر همزیستی داشته باشند و بستر زندگی مشترک آنان در شهر مانع از رواج هنجارشکنی، جرم، بزهکاری اجتماعی و در نهایت تجزیه اجتماعی گردد.

۲- رویکرد اجتماعی و جغرافیایی شهرنشینی

پدیده شهرنشینی در حال حاضر به موضوعی جهانی تبدیل شده است. امروزه نه تنها



کشورهای صنعتی با نرخ بسیار بالای ۸۵ تا ۹۸ درصدی با گسترش شهرنشینی روبرو می‌باشند، بلکه دامنه توسعه شهرنشینی به سایر کشورهای دیگر جهان نیز سرایت کرده است. «برطبق تخمینهای سازمان ملل تا سال ۲۰۰۰ نزدیک به ۵۰ درصد از جمعیت جهان و بیش از ۸۰ درصد جمعیت در کشورهای صنعتی در مناطق شهری زندگی می‌کنند» [۵، صص. ۵۰۶-۶۲۹]. جریان شهرنشینی «به واقعیت شهرگزینی، حرکت به سوی زندگی در شهرها، تغییر از شیوه تولید کشاورزی به فعالیتهای دیگر و در نتیجه تغییر در الگوهای رفتار اطلاق می‌گردد» [۶، ص. ۲]. به عبارت دیگر، شهرنشینی جریانی است که طی آن، تعداد انبوهی از افراد از سکونتگاههای روستایی به مناطق شهری نقل مکان می‌کنند. همین که تعداد کثیری از افراد در شهرها به نوعی اشتغال می‌یابند و یا سکونت می‌گزینند، پدیده شهرنشینی آغاز می‌شود. فریدمن (۱۹۷۲) شهرنشینی را در دو شکل مختلف مورد توجه قرار می‌دهد: نخست به مکان اقتصادی‌ای که طی آن، شهرنشینی به مرکزیت جغرافیایی جمعیت و فعالیت غیرکشاورزی در محیطهای متنوع و در معنی دوم به توزیع جغرافیایی ارزشهای اخلاقی، رفتار، سازمان و نهادها مربوط می‌گردد» [۷]. در این جامعه انبوه و متراکم، بیشتر افراد بسیار کم‌همدیگر را می‌شناسند و رابطه رو در رو با یکدیگر ندارند و تنها با افراد اطراف خودشان ارتباط نزدیک و شخصی پیدا می‌کنند. این وضعیت زمینه‌ساز بی‌اعتمادی متقابل و نارضایتی کلی از زندگی شهری می‌شود. از این گذشته، زندگی در شهر با سطح بالایی از رقابت و کشمکش همراه است و منزلت اجتماعی شخص جنبه مادرزادی ندارد، بلکه با دستاوردهایش مشخص می‌شود و بنابراین هرکس می‌کوشد دستاوردهایی بیشتر از دیگران به دست آورد و نگران واپس ماندن از دیگران است [۸]. در حال حاضر، توسعه شهرنشینی و افزایش شکل‌گیری پدیده کلانشهر در غالب کشورهای در حال توسعه، فرایند تحول اجتماعی را با دشواریهای متعدد روبرو گردانیده است. تغییر الگوی زندگی و تمایل روبه افزایش اسکان در مراکز شهری به منظور استفاده بیشتر از خدمات و امکانات، توده‌های بیشتری را برای حل مشکلات ناشی از دگرگونی در قالبهای حیات نوین مجهز کرده است. مهمترین ویژگی تحول در نظام اسکان اجتماعی، ظهور اشکال کاملاً جدید روابط و مناسبات اجتماعی در مراکز شهری است که خود به تبع پیدایش نظام کار و سازمان تولید، یک وضعیت اجتماعی متفاوت از گذشته را موجب گردیده است. جبر تحول شهری و تحمیل شرایط جدید در کلانشهرها به گونه‌ای است که بسیاری از نویسندگان آن را غیرقابل کنترل دانسته، معتقدند بنیاد کامل آینده بشر در شهر شکل می‌گیرد؛ چنان که پارک به واقعیت شهر به



عنوان مسکن طبیعی انسان در دوره نوین اشاره دارد و یا اینکه «در فرانسه نخستین بنیاد فکری جامعه‌شناسی در مقابل دگرگونی‌های نوین اجتماعی، چون صنعتی شدن، شهرگرایی، و دیوانسالاری که آنها را حاوی پیامدهای مختل کننده می‌دانستند به وجود آمد» [۹، صص. ۷-۱۰]. در واقع در رویکردهای فوق، شهر همانند اهریمنی تلقی می‌گردد که روابط اجتماعی عمیق را در زیر فشار تلفات سنگین نظام ماشینی جدید درون خود در معرض اختلال قرار می‌دهد.

شهرهای بزرگ جهان در دوران نوین نه تنها به محل تراکم جمعیت، کالا و اشیاء تبدیل گردیده‌اند، بلکه به دلیل شدت مشکلات و افزایش دامنه نابرابر اجتماعی، فقر، بزهکاری، و تنزل ارزشها و معیارهای با دوام اجتماعی به کانونهای تغییر و تحول اجتماعی و محل انواع گوناگون تعارضات اجتماعی بدل شده‌اند. قرن‌ها پیش ابن‌خلدون علل و اسباب جنبشها و تحولات سیاسی و اجتماعی را در بیرون از حضارت و یا مدینه جستجو می‌کرد. از نظر او «تباهی، فساد اخلاقی و اجتماعی در شهرها و به دنبال آن، سست شدن مبانی عصبیت و همبستگی افراد شهرنشین، عامل مهمی در غلبه یافتن بادیه‌نشینان و حاکمیت یافتن آنان بر سکنه شهرنشین بوده است» [۸۰، ص. ۲۳۷]. اما مشاهدات و تجارب دوران جدیدتر از تاریخ حکایت از آن دارد که در بسیاری از جامعه‌های شهری جدید نیز مهاجرت‌های بیرونی جمعیت و به دنبال آن، فقدان شرایط برای تازه واردان در کنار توسعه تضادها و تنشهای شهری ناشی از بسط زندگی صنعتی و اجتماعی، شرایط را برای بروز اشکال مختلف از جنبش و اعتراضات شهری فراهم و این امکان را به کانون تراکم اشکال مختلف از هنجارشکنی و بزه تبدیل نموده است. تمایل به گسست از نظام نامطلوب زندگی اجتماعی گذشته و انگیزه برای تعقیب ارزشها و آرمانهای جدید، خود به عامل عمده‌ای در بروز انواع مختلف حرکت‌های اجتماعی درون شهری تبدیل گردیده است، اما وجه مهم دیگر شکل‌گیری جنبشهای اجتماعی شهری، همانا تراکم عدم رضایت از کارکرد روابط و مناسبات اجتماعی است که در آن همخوانی در ارزشهای مشترک و هم‌پیمانی در انجام تعهدات مشترک جای خود را به رقابتهای نادرست اجتماعی و سرانجام امکان سلطه گروههای منفعت‌خواه در درون شبکه شهری بویژه در کلانشهرها داده است.

در واقع طبیعت بیگانه ساز و مهجورکننده زندگی شهری به تدریج در کنار به حاشیه راندن نقش طبیعت و عناصر طبیعی در زندگی، زمینه‌های دوری انسان از صفات و خصوصیات مستعد تعالی در او را تدارک دیده است. کلانشهرهای جهان در حال حاضر به فضاهای جغرافیایی و اجتماعی فرسایش اخلاقیات، جمعی و استحاله ارزشهای پایدار انسانی

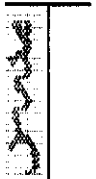


تبدیل شده‌اند. از هنگام شروع مدرنیته، بیماریهای مزمن و شدید شهری در کالبد اجتماعی آن از جمله عدم همبستگی میان ساکنین در شهرها و فقدان درک و احساس مشترک میان آنان، دانشمندان را در قبال توسعه انسانی در شهرها در شرایط جدید دچار ابهام نموده است. به همین دلیل، علی‌رغم استقبال از تحولات اجتماعی جدید، نتایج انقلاب صنعتی سؤالات فلسفی مهمی را درباره شرایط آینده بشر باعث گردیده است. در میان این سؤالات، مهمترین آنها پرسش مربوط به انبوهی جمعیت در شهرها و تأثیر آن بر نظم و انسجام اجتماعی است.

موضوع تحول در نظام روابط اجتماعی و پیدایش اشکال جدید از تعاملهای محیطی، خود در مرکز تأملات شهرنشینی در طی دو قرن اخیر قرار داشته است. تغییر رابطه انسان با مکان و تنزل رو به افزایش تعلق و پیوستگی مکانی، حاکی از ظهور انواع دیگر از پیوستگیها بوده است که زمینه‌های تولید انگاره‌های معرفتی جدید را فراهم می‌گردانید. «برای پیشاهنگان جامعه‌شناسی شهری، پرسش اساسی عبارت بود از اینکه بر سر سازوکارهای انسجام‌دهنده‌ای که نظم اجتماعی روستایی را بر پا نگه می‌داشته‌اند، چه خواهد آمد؟ و به طور خلاصه سؤال پیرامون این مهم مطرح شده که در دنیای شهری جدید «روستا» چه خواهد شد و تأثیرات شهرنشینی بر همبستگی سازمان اجتماعی اشکال حیات اجتماعی پیشین چگونه خواهد بود؟ اگر چه دو یا سه دهه اخیر شاهد بسط قابل توجه قلمرو جامعه‌شناسی شهری بوده است، معهذ سهم اساسی جامعه‌شناسی هنوز به این سؤال اختصاص دارد که چگونه سکونتگاههای شهری شیوه تفکر مردم و رفتار آنان را تغییر می‌دهند» [۱۱، ص. ۱۱]. توسعه شهرنشینی نتایج و تبعات متعددی را همراه داشته است. افزایش امکان برخورداری از رفاه و توسعه اقتصادی، ایجاد فرصتهای اجتماعی برای تمام گروههای جامعه، آزادی عمل و تصمیم در انتخاب شیوه زندگی و بسیاری از موارد مشابه دیگر، مکان جغرافیایی شهر را برای شهروندان پذیرفتنی کرده است. اما دامنه نتایج تلخ اجتماعی، همچون فزونی جرم و بزهکاری، رشد فردیت‌گرایی و از خودبیگانگی، افزایش فاصله اجتماعی و موارد بسیار دیگر، امکان توسعه پایدار زندگی شهری را با دشواریهای ساختاری روبرو گردانیده است.

۳- کارکرد تبیینی مفهوم همبستگی اجتماعی در شهر

مفهوم همبستگی در شهر، حکایت از انواع مختلف ارتباطات نیرومند عاطفی و اجتماعی ساکنین دارد. در این صورت، ارزشهای اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی مشترک عامل تعیین



کننده‌ای در تأمین نسبی همبستگی اجتماعی شهروندی محسوب می‌گردند. پر واضح است که **مقوله همبستگی اجتماعی** نوع شهری در درون خود با تناقضهای متعدد روبرو است که نخست آنها، عدم تعیین در مرز نهایی همبستگی و یا عدم همبستگی اجتماعی است. دیگر اینکه معیارها و شاخصهای تعیین کننده همبستگی اجتماعی بسیار سیال هستند و ممکن است از هر منطقه جغرافیایی به منطقه دیگر تفاوت معنی‌دار داشته باشند. این مفهوم که نخستین بار در دوران جدید معنای ضمنی خود را از علوم تجربی عاریه گرفته است ناظر به اتصال ممتد اشیا و عناصر می‌باشند. «در علوم فیزیکی، اجزای ادغام شده، اجسامی ساده یا مرکب هستند که با توده شباهت دارند و تشکیل دهنده آن شمرده می‌شوند» (۱۲، ص. ۱۸۲). در علوم ریاضی همبستگی به رابطه ثابت و پایدار بین دو عدد و یا مجموعه اعداد اطلاق می‌گردد. کشف رابطه ثابت بین دو دسته از متغیرهای عددی در آمار نیز معنی همبستگی را تداعی می‌کند. «ادغام، هم از نظر جامعه‌شناسی و هم از نظر ریاضی، به معنی عمل وحدت بخشیدن به عواملی ناهمسان و حائز تمایز است. در داخل یک گروه، ادغام شامل مجموع پدیده‌های مبتنی بر تعامل است که موجب همسازی و سازگاری متقابل می‌شوند و بدینسان هر عضو را از هویت گروهی خویش آگاه می‌سازند. به همان اندازه که گروه از طریق مشارکت و دستاورد فعالانه هرکس به نوعی اتفاق نظر دست می‌یابد، به همان نسبت نیز ادغام یا یکپارچگی با قانون اکثریت و مصالحه مخالف می‌پذیرد» (۱۲، ص. ۱۸۳). شاید بتوان گفت تعمیم معنی و ادراک فوق به روابط اجتماعی در شهر از جمله مبهمات دانش اجتماعی و شهری تلقی می‌گردد. برای خروج از پارادوکس ادغام و استقلال فرد در نظام کلی قواعد زندگی و هنجارها، بهتر است مراد از همبستگی اجتماعی در متن جامعه و با توجه به تحلیل جامعه‌شناختی از موضوع روشن گردد. طرح و تحلیل موضوع به روال فوق مانع از تلقی آرمانگرایانه از واقعیت همبستگی و تبعات سازنده آن در شهر می‌گردد. باید گفت در میان نویسندگان اجتماعی، دورکیم برای نخستین بار به تئوریزه کردن روابط اجتماعی پرداخته و تحت تأثیر مفاهیم قابل سنجش در علوم تجربی، درصدد بررسی تجربی و کارکردگرایانه موضوع همبستگی در سطح عام جامعه برآمده و بعدها میراث علمی او توسط دانشمندان دیگر به گونه‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است.

علی‌رغم تفاوت معنی در مفهوم و کاربرد همبستگی اجتماعی، معیارهای عمومی شناخت مقوله فوق در نزد اکثر جامعه‌شناسان مشترک می‌باشد. مهمترین خصوصیت معیارهای فوق، سنجش و اندازه‌گیری تعلق و پیوستگیهای افراد همگن شهرنشین در قبال هنجارها، ارزشها،





قواعد عمومی زندگی، رفتارهای تعمیم یافته و در مجموع فرهنگ و سلوک زندگی جمعی است. اما باید افزود که پویایی و تحرک از جمله نتایج عمده شهرنشینی است که بر کیفیت و شرایط همبستگی دارای تأثیرات فراوان است. بدین سبب گفته می‌شود که همراه با رشد شهرنشینی و توسعه روابط اجتماعی و نیز پیدایش اشکال جدید از فعالیتها و سلائق، همبستگی اجتماعی نوع گذشته به تدریج جای خود را به اشکال جدید پیوستگی اجتماعی می‌دهد. در دوران تغییرات اجتماعی شدید در شهرها و گذر از شکل سنتی به نوین ممکن است سرعت جایگزینی فوق تحت‌الشعاع سایر عوامل قرار گیرد و برای مدت زمانی دچار بی‌هنجاری گردد. «تمایزپذیری، نمود خاص جوامع جدید و شرط آفریننده آزادی فردی است. فرد فقط در جامعه‌ای که در آن وجدان جمعی بخشی از صلابت چیره‌کننده خویش را از دست داده است می‌تواند نوعی استقلال رأی و عمل داشته باشد. در چنین جامعه فردگرایی، مشکل عمده عبارت است از حفظ حداقل وجدان جمعی که اگر بکلی از بین برود، همبستگی اندامی به تجزیه و تلاشی اجتماعی خواهد انجامید» [۱۳، ص. ۳۷۳]. دورکیم در تحلیل خود از کارکرد همبستگی اجتماعی، به شکل‌گیری اشکال جدید سازمان کار و همبستگی صنفی می‌پردازد. در کتاب تقسیم کار اجتماعی، موضوع صنعتی شدن روابط اجتماعی در دوران جدید و ضرورت بازیابی نوع جدید از تعلقات جمعی و در نتیجه پیوستگی اجتماعی مورد توجه فوق‌العاده قرار گرفته‌اند.

پاره‌ای از محققان تاریخی در تحلیل چگونگی همبستگی اجتماعی به طور مشخص عواملی از قبیل گرایش قومی و نژادی، اعتقاد مشترک دینی، احساس تعلق گروهی و خلاصه، برخورداری از هویت، شناسنامه تاریخی و قومی را ملاک کارکردگرایانه در شناخت موضوع همبستگی قرار داده‌اند. مثلاً ابن‌خلدون در تعریف عصبیت بر مفاهیم پیوند و همبستگی که بر اساس روابط خویشاوندی و قومی اصیل به دست می‌آید، تأکید دارد. موضوع عصبیت در نظر ابن‌خلدون دارای صورتی ذهنی نیست، بلکه واقعیتی است که سبب رفتار و عمل فرد می‌شود. از سوی دیگر، مفاهیم دیگری در علوم اجتماعی جدید برای تبیین بیشتر موضوع همبستگی مورد استفاده قرار گرفته است. در این خصوص چلبی محقق جامعه‌شناس می‌نویسد: «وفاق اجتماعی عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی که در یک میدان تعاملی اجتماعی که خود موجود عاطفی است به وجود می‌آید. انرژی عاطفی همزمان نتیجه و محصول علت و معلول، توافق اجتماعی است. بدین ترتیب معلوم می‌گردد که توافق اجتماعی بر سر اصول و هنجارهای اساسی، نوعی انرژی عاطفی



بازتولید می‌کند. این حس، نوعی تکلیف بین افراد ایجاد می‌کند و موجب نوعی احساس مسئولیت و تعهد اجتماعی می‌گردد، به طوری که زمینه برای همبستگی اجتماعی تأمین خواهد شد» [۱۴، صص. ۱۷-۱۸].

از جمله دلایل کاهش همبستگی در شهر، تنوع نیازها و امکانات تأمین آنها می‌باشد. شهر محیط توسعه خلاقیت و نوآوری را برای ساکنانش فراهم می‌گرداند و افراد برای پاسخ دادن به شرایط فراهم شده، چاره‌ای جز قرار گرفتن در مدار خویشتن‌خواهی و دستیابی به اهداف خود نمی‌بینند. در چنین وضعیتی، پیوستگی گروهی دستخوش تغییر می‌شود و تجزیه روابط متصل جمعی تداوم می‌یابد. «زیمل اصولاً شهرهای بزرگ را محیط‌هایی می‌داند که محرک‌های بسیار متنوعی برای انسان ایجاد می‌نمایند که هیچ فردی نمی‌تواند به تنهایی به همه آنها پاسخگو باشد. بنابراین به دلیل تنوع محرک‌های محیطی شهری، فرد شهرنشین به آگاهی و تیزهوشی بیشتری نیاز دارد و بلاهت و سادگی روستایی در این مسابقه عقب می‌ماند. شهری با مغز خود به محرک‌های بیشمار زندگی شهرنشینی پاسخ می‌دهد، نه با قلب خویش. تفاوت دیگر اینکه شهر متروپل ماهیتاً جایگاه اقتصاد پولی است و همین ویژگی موجب می‌شود که انسان شهرنشین دیدگاه خاص و مستقلی نسبت به اطرافیان خود پیدا کند. از نظر او، گسترده وسیع کارکرد شهرهای بزرگ بر محور تقسیم کار استوار است و بر همین اساس در جامعه شهری بزرگ چه بودن مهم است، نه که بودن. حاصل چنین وضعیتی البته این است که فرصت‌های شهرنشینان برای ایجاد تماس‌های نزدیک و عاطفی با دیگران بسیار کم و خود محوری، هدف و موضوع زندگی افراد می‌شود. انسان کلان شهری باید خصوصیات فردی خود را طوری بزرگ جلوه دهد که اقل در میان انبوه عظیم دیگر شهریان نمایشی داشته باشد» [۱۵، صص. ۲۰۳-۲۰۴].

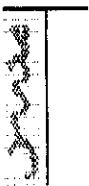
۴- تحول روابط اجتماعی در شهر

از جمله ویژگی‌های شهرهای بزرگ جهان، تنوع و تعدد در روابط اجتماعی و شکل‌گیری سازمان کار تقسیم شده اجتماعی و اقتصادی است. فضای جغرافیایی کلانشهرها تمهیدات فنی و اداری نوینی را برای ساکنین خود آرایش داده است. در پی انقلاب اجتماعی و تحقق الگوهای دیگری از فعالیت اقتصادی و اجتماعی، شهرگزینی به پدیده‌ای پیچیده تبدیل شده



است. دگرگونی از ساختار ساده گذشته به سازمان اجتماعی جدید در دو بعد محتوا^۱ و شکل^۲ قابل تحلیل است. از نظر ریخت‌شناسی بنیادهای فیزیکی، تأسیسات راه و جاده، مجتمع‌های بزرگ ساختمانی و معماری و طراحی کالبدی، نمای بیرونی شهرها را دستخوش تغییرات وسیع کرده است. بدیهی است دگرگونیهای فوق با خود، اشکال جدیدی از فضای ارتباطی را به همراه داشته‌اند. اگرچه مورفولوژی شهری که تحت نفوذ شدید بر نیازها و آرمانهای جدید در جستجوی تأمین آنها برآمده است و با خود تجسمهای فیزیکی خیره‌کننده‌ای را به ارمغان آورده است، اما در مرحله بعد به متغیر اساسی در تعیین نیازها و ضرورت‌های زندگی اجتماعی از جمله در حوزه روابط انسانی تحول یافته است. از نظر محتوا، فرایند توسعه اجتماعی و اقتصادی، دوران اخیر الگوی دیگری از اسکان اجتماعی را برای انسان کلانشهرنشین تولید کرده است. تحول در نظام فرهنگی و اقتصادی و تعمیم فلسفه اجتماعی جدید در تبیین و تشریح زندگی و نیز گسترش فرهنگ سوداگری سبب تشدید نیازهای جدید شده است. آنچه مضمون زندگی در کلانشهرهای جدید تلقی می‌گردد عبارت است از تمایل به فردیت‌طلبی منفعت‌جویانه و نیز رقابتهای اجتماعی متراکم به منظور دستیابی به امکانات و خدمات بیشتر. در این میان، کیفیت روابط افراد شهرنشین تحت‌الشعاع سایر انگیزه‌هاست و در نتیجه، مستعد آسیب‌پذیری شده است. نظریه‌های اجتماعی نوین شهری، شکل‌گیری نظام اجتماعی کلانشهرها در دوران اخیر را بر مبنای روابط اجتماعی عقلانی و هدفمند و به عنوان بخش انکارناپذیر پیکره درونی سازمان شهری مورد توجه قرار می‌دهند؛ چنانکه از دیدگاه پدیدارشناسی، نهادهای شهری، نمودار ظهور یک اجتماع عقلانی هستند که در آن، اراده و خواست افراد بر اساس مطالبه بیشتر از نتایج توسعه صنعتی و اقتصادی جهت یافته است. اما عقلانیت مورد توصیف تاکنون قادر به ایجاد سامان اخلاقی در حوزه روابط و مناسبات اجتماعی نبوده است.

از جمله دلایل عمده در تغییر محتوای زندگی شهری، فزونی جمعیت در مکان و بسط دامنه مراودات گوناگون تجاری، اداری، فنی و مانند آن است. پیامد تحرک جمعیتی و تراکم در مناطق شهری، گسترش نظام تقسیم کار اجتماعی است. در چنین شرایطی کارکردهای سنتی بخشها و نهادهای جمعیتی تغییر یافته، الگوهای متناسب با اهداف جمعیت شهری ترویج و تعمیم می‌یابد. تراکم جمعیت در شهر مستلزم کار تخصصی است که در نتیجه آن،



وحدانیت اجتماعی که حاصل تجربه عمومی است تضعیف می‌شود و نوعی نظم صوری در مکان شهری به وجود می‌آید که مبتنی بر به هم پیوستگی کارکردگرایانه مردمی است که هر کدام به فعالیتی خاص اشتغال دارند. در شهر مردم بخوبی یکدیگر را نمی‌شناسند، اما در مکانی که زندگی می‌کنند برای تأمین نیازهای خویش کاملاً به یکدیگر متکی هستند. هم در کار تونیس و هم دورکیم نظم اخلاقی مبتنی بر ارزشهای عمومی در یک جامعه سنتی را به نظم ابزاری در جامعه شهری جدید محول می‌کند.

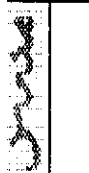
نوشته زیمل (۱۹۰۵) تحت عنوان کلانشهرها و زندگی نهمی و مقاله لوئیس ورث (۱۹۳۸) تحت عنوان شهرگرایی همچون روش زندگی دو نمونه برجسته در تبیین تغییر ماهیت روابط اجتماعی در شهرهای جدید است. باید افزود اندیشه زیمل از آن جهت که او تمایز بین دو ویژگی عمده زندگی شهری سازنده رفتار انسانی را مورد توجه قرار می‌دهد از اهمیت بیشتری برخوردار است. نخست انبوهی و محیط اجتماعی آشفته شهری سبب می‌گردد که مردم در برخورد با یکدیگر تجدید نظر کرده، بسیاری از مسائلی را که در اطراف آنها می‌گذرد مورد اغماض قرار دهند. دومین ویژگی ارتقا دهنده محیط شهری، کاهش انگیزه‌های انسانی در درخواست از سود و منفعت است. از نقطه نظر زیمل، زندگی شهری مجموعه‌ای از مبادلات است که در آن، هر شخص ممکن است این سؤال را با خود مطرح کند که چه چیزی نصیب او می‌گردد و ارزش آن چقدر است؟ نتایج رنج و تعب عاطفی و تعامل غیرشخصی موجبات تنفر و محاسبه‌گری می‌گردد. از نظر زیمل مردم در کلانشهرها نمی‌توانند در قبال یکدیگر از احساس مسئولیت و مراقبت کافی برخوردار باشند. از نظر ورث (۱۹۳۹)، افزایش اندازه جمعیت شهر، باعث تجزیه و اختصاصی شدن روابط اجتماعی و سرانجام تغییر چهره مصنوعی آن می‌شود. ویژگی دیگر توسعه شهر، از نظر ورث فزونی تراکم جمعیت است که خاص زندگی شهری تلقی می‌شود و بیان می‌دارد که نه تنها نقشهای افراد، بلکه مناطق مختلف در شهر را اختصاصی و برای هر یک وظیفه ویژه‌ای را به عهده می‌گیرند. معلم ورث، رابرت پارک (۱۹۱۵-۱۹۲۹) اکولوژی فضای شهری را به عنوان موزاییک دنیاهای اخلاقی و اجتماعی انزوآگزیده‌ای که هر یک مشخصات ویژه خود را دارند، معرفی می‌کند. اصل عدم تجانس، مبتنی بر این واقعیت است که شهرها تنوع گسترده‌ای از ویژگیهای طبقاتی و فرهنگی را با خود همراه دارند به علاوه شهرها تفاوت‌های اجتماعی را که محصول افزایش مشاغل تخصصی است بیشتر می‌کنند. جمعیتی که در شهرها زندگی می‌کنند به سختی می‌توانند همدیگر را بشناسند. آنها بیشتر در شرایطی قرار می‌گیرند که به آنها اجازه داده می‌شود با



یکدیگر در سطح ابزاری و مصنوعی باقی بمانند [۱۶]. تونیس در کتاب مشهور خود به نام اجتماع و جامعه^۱، اولی را اجتماع سنتی تعریف می‌کند که قبل از انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی وجود داشته است؛ اجتماعی که در آن، اشخاص را ارزشهای مشترک و سنتهای مقدس به هم پیوند می‌دادند و انسجام اجتماعی در آن، ناشی از هویت جمعی و خویشاوندی اعضا بود؛ اما انقلاب صنعتی «اجتماع» را به «جامعه» تبدیل کرد و «شهر» به مکانی تحول یافت که ویژگیهای «جامعه‌ای» آن غلبه داشت. در شهر، ارزشها و سنتها ناهمگونند. تفاوت‌های فردی موجب کاهش انسجام اجتماعی می‌شود و فردگرایی به عنوان ارزش والای اجتماعی - البته به قیمت از بین رفتن انسجام اجتماعی - به صحنه می‌آید. در اجتماع، افراد علی‌رغم عناصر بظاهر تفرقه‌انگیز اساساً با هم متحدند، اما در جامعه روابط متقابل اجتماعی وارد مرحله‌ای شده است که در آن، افراد با وجود همه عوامل متحد کننده، اساساً از یکدیگر جدا هستند [۱۵]. زیمل و ورث و به ویژه ماکس وبر تفسیرهای جامعه‌شناختی منتج از دستاوردهای زندگی شهری را مورد بررسی عمیق قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که مردم در شهر بیشتر متفاوت از یکدیگر و از خود بیگانه‌اند و روابط اجتماعی میان آنها به شکل مصنوعی و به تعبیر دیگر از نوع ثانوی تحول پیدا می‌کند.

۵- تأخر همبستگی اجتماعی در شهر

زندگی اجتماعی انسان در هر شکل و مرحله‌ای از توسعه با نوعی همبستگی اجتماعی همراه بوده است. به ویژه در مراحل اولیه حیات اجتماعی، پیوستگی و همکاری بین افراد به منظور مقابله با خطرهای محیط طبیعی، همبستگی اجتماعی را موجب می‌گردید. بدون همیاری مشترک اولیه، امکان تداوم حیات و یا تأمین نیازهای انسانی امکان‌پذیر نبوده است. در واقع، زندگی گروهی عبارت است از گرد هم آمدن تعدادی از افراد انسانی پیرامون یکدیگر تا از طریق تراکم انرژی و توان، امکان مقاومت در برابر محرکه‌های مقابله‌کننده طبیعی را کاهش دهند و راه را برای بهره‌وری بیشتر از نتایج آن فراهم گردانند. از این طریق و در متن همکاری و رابطه مشترک اجتماعی میان افراد، آداب و قواعد ایجاد همبستگی توسعه یافته است و تداوم آن تولید اقتصادی و فرهنگ زندگی گروهی را رونق بخشیده است. از این رو به نقل از مورخین و مردم‌شناسان می‌توان گفت همبستگی در قالب گروه‌های ساده اولیه و



تمرکز پیرامون اصول و ارزشهای مشترک، از جمله ویژگیهای عمده زندگی اجتماعی در جامعه‌های گذشته محسوب می‌گردد. پاره‌ای از جامعه‌شناسان بر این باورند که موضوع همبستگی اجتماعی، ذاتی جامعه و علت عام و اصلی شکل‌گیری و تداوم آن است. از نظر این عده، هر نوع رشد اجتماعی بعدی در تاریخ، مولود و موجب گسترش آن در اجتماعات انسانی است. به نظر اسپنسر، مفهوم جامعه به نوعی با خود ضرورت همبستگی اجتماعی را همراه دارد. از نظر این جامعه‌شناس، ویژگی خاص جامعه، همکاری و پیوستگی بین اعضای آن است نیز از نظر سامنر جامعه عبارت است از گروهی از افراد که با یکدیگر زندگی تعاون‌آمیز دارند تا از این طریق تأمین معاش کرده و نوع خود را تداوم ببخشند. کیزنبرگ بر وحدت رفتار یا به زغم لیتنن به وحدت و اشتراک شخصیت اساسی تأکید می‌نماید. نمایندگان نسل کلاسیک جامعه‌شناسی با ترسیم چشم‌انداز طبقه‌بندی شده از مراحل تحول اجتماعی در تاریخ در شکل‌های گوناگون، به تحلیل پیوستگی و یا تطور مفهوم ارتباط اجتماعی پرداخته‌اند. با توسعه شهرنشینی، موضوع همبستگی در شکل و محتوای خود دستخوش تحول گردید. در واقع قبلاً از تبیین موضوع همبستگی به عنوان جنبه نیرومند و پایدار روابط اجتماعی، می‌توان به مسأله تطور در شبکه روابط اجتماعی در شهرها پرداخت. شهرها یعنی همان آبادیهای گسترش یافته در مراکز طراحی شده و هدفمند جغرافیایی، سلوک و روش اجتماعی متفاوت از مناطق کوچکتر را برای ساکنان خود فراهم ساخته‌اند. فزونی جمعیت و تنوع خواست و تقاضا، ویژگی مشترک شهرها از گذشته تاکنون بوده است. همین موضوع، مبانی زندگی همبسته اجتماعی را در یک واحد فضایی - اجتماعی به نام شهر تحت تأثیر قرار داده است. از این رو با سر برآوردن شهرنشینی و توسعه آن، همبستگی اجتماعی در شهرها و اشتراک در هنجارها و ارزشهای مشترک، گرفتار تجزیه و تأخیر گردید. اگر از تبیینهای لزوماً اقتصادی در تحلیل ماهیت سوداگرانه زندگی شهری و تشدید منافع طبقاتی در شهرها بگذریم، این موضوع همانگونه که ابن‌خلدون در مقدمه و در فصل بادیه‌نشینی می‌نویسد، نمی‌تواند مورد انکار قرار گیرد که شهرنشینی مرحله دستیابی به رفاه و تنعم بیشتر برای شهرگزیانان و مقدمه تجزیه روابط مستحکم قبلی میان آنان است. چرا شهرها در تاریخ نتوانستند اشکال گوناگون روانشناختی در همبستگی را که عبارت است از برخورداری از احساس، درک و حمایت مشترک از یکدیگر و تقویت تلقی واحد از زندگی و اهداف آن، میان ساکنین خود حفظ کنند؟ برای این موضوع، جامعه‌شناسی شهری ممکن است به تبیینهای مختلف متوسل گردد. از نظر ابن‌خلدون تحول در جمعیت و انتقال از زندگی بادیه‌ای به





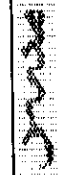
حضارتی و گسترش منابع اقتصادی و ثروت در بین ساکنین شهر، عامل مهمی برای سقوط اخلاقیات اجتماعی از جمله کاهش عصیبت بوده است. دورکیم نیز رشد جمعیت و ضرورت اسکان در واحدهای اجتماعی بزرگتر و نیز انقلاب در تقسیم کار اجتماعی را موجب تحول از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی می‌داند. برای دورکیم همبستگی مکانیکی نمودار عشق افراد و سلوک و آداب اجتماعی آنها با یکدیگر است. در مرحله همبستگی اجتماعی، هویت فرد با مشخصات جامعه شناخته می‌شود و افراد از طریق انسجام روانشناختی و به کمک مقبولات فرهنگی، اعتقادی، حقوقی و احساس یگانگی کامل با جامعه پیدا می‌کنند. به نظر او در چنین شرایطی، حضور فیزیکی، روابط همبسته، اعتقادات اخلاقی و وابستگیهای عاطفی با یکدیگر توضیح داده می‌شود. دورکیم هسته اولیه همبستگی فوق را در مجاورت افراد می‌داند. مجاورت بر تعداد کنشها و تشدید تأثیرات متقابل افراد تأثیر بسزایی دارد و سازمان‌دهنده همبستگی مبتنی بر قواعد اخلاقی، اعتقادی و هنجاری می‌باشد. آشکار است که همبستگی می‌تواند تأثیر مثبتی بر روند جامعه‌پذیری داشته باشد. از این رو می‌توان استدلال کرد بین کسستگی روابط اعضای خانواده و رشد عاطفی رابطه معکوس وجود دارد. بین اعتقادات اخلاقی و وابستگی عاطفی اعضای گروه نیز رابطه معنی‌داری وجود دارد [۱۷، ص. ۱۰]. هم‌زیمل و تونیس با عاریه گرفتن مفهوم دورکیم و اسپنسر به شرح چگونگی روند رو به افزایش کاهش همبستگی اجتماعی در توسعه شهری پرداخته‌اند. بویژه تونیس با تقسیم اشکال روابط اجتماعی به اجتماعی و جامعه‌ای و مطالعه دقیق پیرامون ویژگی جامعه‌شناختی هر یک، کمک بزرگی به شناخت موضوع تحول و نیز تأخر واقعیت همبستگی اجتماعی در کلان‌شهرهای جدید نموده است.

توجه به این موضوع که شهرهای بزرگ با توجه به شرایط توسعه یافته ساختاری و اداری، زمینه را برای پیدایش روابط و مناسبات جدید فراهم می‌نمایند سبب می‌گردد که کیفیت زندگی، رشد و تحول آن در کانون مناسبات جدید اجتماعی و تحت تأثیر قواعد و الزامات نوع دیگری قرار گیرد. تجارب جدید علمی نشانگر غلبه فرهنگ برخورداری مادی و گسترش رقابتهای اقتصادی و اجتماعی است که این روند بویژه در کلانشهرها، تباهی اخلاقی و اجتماعی را تشدید نموده است. روح همدلی، صمیمیت، احساس مسئولیت مشترک اجتماعی، فداکاری و گذشت تضعیف شده و جای آن را توسل به رقابت، سبقت‌جویی و حس انتقام در شهرنشینان گرفته است. در کنار دیدگاهی که شهر و شهرنشینانی را توسعه فرصتهای انسانی تعریف می‌کند و برآمدن تمدن انسانی را در درون شهرها ممکن و قابل قبول می‌داند، سایر



نظریه‌ها در این خصوص نیز قابل توجهند. شهرها از بدو پیدایش خصوصاً در عصر سرمایه‌داری و صنعتی شدن جوامع در درون خود چالشهای مختلفی داشته‌اند. می‌توان گفت چالشهای فوق از درون ساختار و روابط درون شهر سر بر آورده و به بحرانهای اجتماعی در درون شهرها تبدیل شده‌اند. از نگاه جامعه‌شناسی شهری انحرافات، شهرها به مکان رشد جرائم و ناهنجاریهای رفتاری تبدیل و عدم نهادینگی اخلاق و ارزشهای معنوی موجبات توسعه پرخاشگری، کنشهای متقابل منفصل و گسترش فساد اجتماعی را سبب گردیده‌اند. «بررسیهای جامعه‌شناختی این موضوع را ثابت می‌کند که از جمله علل رشد و گسترش آسیبهای اجتماعی در شهرها، ارتباط بسیار نزدیک آنها با ویژگیهای ناپایداری جمعیت و عدم پایداری کارکردی هنجارها و قواعد عمومی پذیرفته شده در میان آنها است» [۱۸، ص. ۸۵]. این موضوع در مرحله نخست، تأثیر عمده‌ای در تضعیف روابط جمعی در شهر و سست شدن مبانی همبستگی اجتماعی در مکان تعلق یافته شهری دارد. در نتیجه، عدم تأخر در توسعه همبستگی اجتماعی، موانع توسعه انسانی شهرها را تشدید نموده است. دورکیم در کتاب خود، نرخ بالای ارتکاب به خودکشی را برای شهرنشینان در قیاس با روستانشینان نشان داد و علل خودکشی ناهنجارانه ناشی از روانپزشکی را مورد بحث قرار داد. تاکنون هنوز تحقیقات اجتماعی در شهرها این موضوع را ثابت می‌کند که جداگزینی در افراد و یا به عبارت دیگر، عدم اتکای فرد به هنجارها و ارزشهای گروه و احساس تنها بودن از جمله عوامل عمده سوق، به سمت خودکشی و پاره‌ای دیگر از آسیبهای اجتماعی مشابه می‌باشد. به نظر کاوان «سکونت مهاجران با اصل و نصب غیرشهری در شهرها، حیات روانی و اجتماعی آنان را دگرگون می‌سازد. زندگی در شهر با ارزشها و سنتهای ناهمگون و تفاوت‌های فردی سبب کاهش انسجام اجتماعی می‌شود و فردگرایی به عنوان ارزشی اجتماعی مطرح می‌گردد. در این میان، مهاجران که اغلب از گروههای فرودست، ناتوان از حیث اقتصادی، غیرماهر و بیگانه با سبکها و آداب و ارزشهای زندگی شهری‌اند در مقایسه با غیرمهاجران از لحاظ ساختارهای اجتماعی در موقعیتهای متفاوت قرار می‌گیرند و از آنجا که برای درک ارزشهای مشترک از فرصتهای مساوی برخوردار نیستند، بیش از گروههای متمکن و برخوردار به انحراف تمایل دارند» [۱۹، ص. ۱۰۳].

از نظر پارک (جامعه‌شناس شهری امریکایی در دهه دوم قرن گذشته) تحرک و تراکم جمعیت، شاخص عمده بروز ناهنجاریهای اجتماعی در شهر است. رشد شهرها پیوسته با





جایگزینی روابط غیرمستقیم و ثانویه به جای روابط مستقیم و چهره به چهره انسانهای شهرنشین توأم است. فیشر معتقد است دو عامل عمده باعث به وجود آمدن موزاییک اجتماعی مورد بحث رابرت پارک در شهرهای بزرگ شده است. یکی عامل مهاجرپذیری این مناطق است که موجب تشکیل مجموعه متنوعی از گروههای مهاجر با پیشینه‌های فرهنگی مختلف می‌شود و دیگری عامل جمعیت زیاد است که سبب رشد تقسیم کار، تأسیس نهادهای اختصاصی و تشکیل گروههای همسود می‌گردد. هم پارک و هم فیشر، توسعه روابط غیرصمیمی و ثانویه را معلول افزایش جمعیت در شهرها و نشانگر تمایل به گوناگونی و تفرق می‌دانند.

ورث در مقاله معروف خود تحت عنوان «شهرگرایی به عنوان شیوه‌ای از زندگی» شهر را چنین تعریف می‌کند. جایگاه نسبتاً بزرگ، متراکم و دائمی افرادی که به لحاظ اجتماعی و فرهنگی ناهمگونند». به نظر ورث عواملی که نظام اخلاقی سست را پدید می‌آورند عبارت است از اینکه در جامعه شهری، قیدهای خویشاوندی و رسوم همسایگی و سایر عواطفی که ممکن است در میان افراد یک اجتماع قومی وجود داشته باشد به دلیل پشتوانه‌های گوناگون افراد وجود ندارد و یا در بهترین حالت خود بسیار ضعیف است. از این رو، ضعیف شدن وابستگیهای خویشاوندان قدیم، وابستگیهای خویشاوندی کاذبی را به وجود می‌آورد. در ازای از بین رفتن وحدت منطقه به عنوان زمینه انسجام اجتماعی سعی می‌شود واحدهای سودجویانه‌ای به وجود آیند. از این رو در شهر رقابت و مکانیسمهای کنترل صوری برخلاف کنترل درونی در جوامع سنتی جایگزین رسوم همکاری و همدردی و همبستگی که خالص جوامع قومی است می‌گردد» [۲۰، ص. ۱۸]. ورث کاهش همبستگی اجتماعی در شهر و یا در میان شهرنشینان را حاکی از چگونگی توسعه روابط اجتماعی در دوره جدید می‌داند. به دلایل مختلف اشکال مختلف روابط اجتماعی دستخوش تغییر گردیده است. یکی از نویسندگان در این زمینه معتقد است: شهر عرصه کالبدی روابط اجتماعی است. در دهه‌های اخیر علی‌رغم توسعه شهرنشینی روابط اجتماعی در شهرها رو به ضعف نهاده و این امر، آثار منفی بسیاری بر جا نهاده است که از آن جمله می‌توان به افسردگیها و ناراحتیهای روانی‌ای که در میان شهروندان پدیدار شده است اشاره کرد. هم چنین کاهش میزان همکاری مردم با یکدیگر در اداره امور شهر از آثار منفی ضعف روابط اجتماعی است» [۲۱، ص. ۴۸]. از زاویه جامعه‌شناسی شهری و جغرافیای جرم، تنزل کیفیت روابط اجتماعی و گسترش انواع روابط نوع غیرصمیمانه و رسمی بنیاد اخلاقی و اجتماعی نظام روابط انسانی را در



کلانشهرهای بزرگ جهان در معرض آسیب اجتماعی قرار داده است.

۶- همبستگی و نظم در کلانشهر

رابطه میان نظم اجتماعی و همبستگی اجتماعی در کلانشهرها از سوی تعدادی از جامعه‌شناسان، به عنوان نمادی از نوع روابط اجتماعی و درجه ثبات و نوع کارکرد آن جامعه در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر در تحلیل و بررسی شهرهای جدید و بررسی میزان نظم‌پذیری افراد در قبال سایرین، موضوع همبستگی اجتماعی تعیین‌کننده نوع نظم و جهت اجتماعی آن معرفی شده است. «آیزنشتاک درست متذکر می‌شود که مهمترین مسأله نظم اجتماعی برای دورکیسم و تا حدودی تونیس، اعتماد و همبستگی اجتماعی است؛ یعنی بدون انسجام و نوعی اعتماد، پایداری نظم اجتماعی ممکن نیست. ترنر تحت تأثیر دورکیسم انسجام را فرایند سازمان‌دهنده نظم اجتماعی می‌داند که واحدهای اجتماعی منفک را به یکدیگر مرتبط می‌سازد. به نظر می‌رسد که برای ترنر یکی از مسائل اساسی نظم اجتماعی، انسجام باشد» [۲۲، صص. ۱۲-۱۳]. فقدان همبستگی اجتماعی و یا تأثیر متغیرهای تأثیرگذار در کاهش آن، عامل عمده در شکل‌گیری روند فرار از نظم و ترتیبات عام اجتماعی است. افراد هر قدر نسبت به مشترکات فرهنگی و آرمانی خود همبسته و در برابر ارزشهای همه‌خواهانه تسلیم باشند، تعهد و پایبندیشان به رعایت هنجارها و قواعد زندگی جمعی بیشتر خواهد بود. بنا بر نظر چلبی «وجود میزانی از نظم اجتماعی برای هر جامعه‌ای ضروری و لازم به نظر می‌رسد. اما ابراز این نظم همان همبستگی اجتماعی است». با وجود وفاق و همبستگی اجتماعی و ظهور اعتماد اجتماعی متقابل، زمینه برای همکاری و مشارکت اجتماعی به وجود خواهد آمد و این باعث خواهد شد تا توسعه اجتماعی در سایه نظم اجتماعی که محصول وفاق و همبستگی اجتماعی است حاصل آید» [۲۳، ص. ۲۵]. اما در حال حاضر کلانشهرهای جهان به واحدهای فضایی - اجتماعی بزرگی تبدیل شده‌اند که علی‌رغم توسعه امکانات خدماتی و فنی گسترش نظم به بستر ارتکاب رفتارهای ضداجتماعی نظم‌ناپذیر تبدیل شده‌اند و اشکال گوناگون نظم‌ستیزی در قالب بی‌اعتمادی به مقررات، فرار از مسئولیت اجتماعی، تمایل به سودجویی مفرط فردگرایانه و هنجارشکنی، تأمین حیات با دوام آنها را تهدید می‌نماید. بویژه کلانشهرها در کشورهای در حال توسعه به کانون جغرافیایی انواع مختلفی از تجزیه انسجام اجتماعی تبدیل شده‌اند. نشانه‌های بحران در روابط اجتماعی غیرمنسجم و عارضه نظم‌گریزی در این کشورها از طریق آمار و اطلاعاتی که از گسترش بزهکاری در نزد



جوانان ساکن در شهرهای مذکور منتشر می‌شود قابل استناد می‌باشد. «اگر وفاق اجتماعی گسترده و تعمیم یافته و هویت‌های جمعی بارز و نسبتاً یکپارچه به وجود بیاید، باعث خواهد شد تا در هر کنشگری (فردی) احساس تکلیف نسبت به همه اعضا و رعایت حقوق آنها بیشتر شود. خود این مسأله از بسیاری از جرائم و بزهکاریها جلوگیری کرده، موجب نظم اجتماعی می‌گردد» [۱۴، ص. ۲۳]. برنار لندر در مطالعه شهر بالتیمور به بررسی تجربی اختلال در نظم شهری پرداخته است. حاصل تحقیق او می‌رساند که در مناطق دارای جمعیت ناپایدار، میزان بی‌سازمانی اجتماعی بیشتر و در نتیجه، جرائم و بزهکاری جوانان بیشتر است. او نتیجه می‌گیرد که در یک اجتماع بی‌ثبات، با سستی گرفتن پیوستگی اجتماعی، زمینه برای رهاشدن افراد از فشار افکار عمومی و کنترل‌های غیررسمی که در پرتو همبستگی، باعث اعتماد و ایمان مردم به هنجارهای محیط است فراهم می‌گردد [۲۴]. پاره‌ای از جامعه‌شناسان بی‌سازمانی اجتماعی را نشانگر فروپاشی صورت قدیمی روابط و نظم اجتماعی و در چشم‌انداز خوشبینانه آن، مقدمه و زمینه دستیابی شهرنشینان به نوعی نظم جدید که با خود درجاتی از همبستگی اجتماعی را داراست می‌دانند. «پسارک از بی‌سازمانی به دلیل اینکه پایه سازمان یافتن دوباره اخلاق است، استقبال می‌کند. او معتقد است برای این که اثرات ویران کننده بی‌سازمانی محدود شود و دوره اخلاق آن به حداکثر برسد، جامعه شهری باید همواره از لزوم کنترل بی‌سازمانی آگاه باشد، بی آنکه آن را حذف کند و نیز بی آنکه به آن اجازه دهد تیشه به ریشه نظم اجتماعی بزند. پارک معتقد است با چنین پیشگیری می‌توان انتظار یک نظم جدید اجتماعی را داشت [۲۵، ص. ۴۸].

۷- نتیجه‌گیری

در پایان می‌توان گفت توسعه همبستگی اجتماعی در شهر مستلزم بررسی‌های مختلف و تصمیم‌سازیهای خردمندان، علمی و پایدار است. نخست آنکه لازم است مسأله افزایش جمعیت شهری و حفظ ترکیب کنونی آن توأم با اصلاحات مورد نیاز در دستور کار برنامه‌ریزی شهری قرار گیرد. ثانیاً ضرورت دارد با توجه به ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی کاهش همبستگی اجتماعی و در تلاش برای حل معضلات، شرایط تغییر مطلوب در روابط اجتماعی در کلانشهرها فراهم گردد. به نظر می‌رسد توزیع و تجهیز امکانات و خدمات در سطح شهروندان، مانع عمده‌ای در جلوگیری از تشدید تعارضهای شهری و در نتیجه فرسایش روابط انسانی است. به علاوه لازم است فرهنگ شهرنشینی و شهروندی از جمله



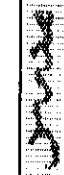
موضوع حقوق شهروندی به گونه‌ای مؤثر و قابل تعمیم مورد بازپرسی شهری قرار گیرد، چرا که با سازوکار فوق می‌توان شرایط تأمین بسیاری از نیازها را که خود معلول فقدان نظام روابط مطلوب انسانی در شهر است فراهم گردانید. این موضوع قابل توجه است که شهرنشین بودن صرفاً معنای شهروندی را نمی‌رساند. تنها با وجود حس شهروندی است که مفهوم مسئولیت و حقوق شهری تحقق پیدا می‌کند. بنابراین ضرورت دارد که برای تکوین پایدار همبستگی شهری، نوعی درک و احساس شهروندی توسط نهادها و سازمانهایی چون شهرداریها، مراکز اداری در سطح شهرهای بزرگ، نهادهای رسانه‌ای، فرهنگ‌سراها و انجمنهای غیردولتی مورد آموزش و توسعه قرار گیرد. کلانشهرها در مرحله کنونی با دشواریهای بسیار از لحاظ ساختار روابط ساکنان خود روبرو می‌باشند. یک راه حل ممکن، جلوگیری از حرکت لجام گسیخته جمعیت مهاجر به سوی کلانشهرها و حمایت و برنامه‌ریزی به منظور ایجاد و توسعه شهرهای متوسط و کوچک است.

۸- منابع

- [1] Breeses, G., *Urbanization in Developing Countries, England*, Englewood Cliffs, Prentice Hall, 1966.
- [2] Castello, V.F., *Tehran*, in *Problems and Planning in Third World Cities*, Pacione. M. (Ed.), London, Croom Helm Ltd, 1983.
- [3] Connell, J. B., *Tehran: Urbanization and Development*. Sussex: Institute of Development Studies Paper, No. 32, 1973.
- [4] Gilbert, A & Guugler, J. *Cities, Poverty and Development: Urbanization in the Third World*, Oxford, Oxford University Press, 1982.
- [5] Habit-International, *World Environment and Resources*, New York, Oxford, 1966.
- [6] Breeses, G., *Urbanization in Developing Countries, England*, Englewood Cliffs, Prentice Hall, 1966.
- [7] Johnston, R. J., *The Rise and Decline of the Corporate-Welfare State: Aimparative Analysis in Global Context* In P. J. Taylor Ed, *Political Geography of the Twentieth Century*, London, Belhaven, 1993.

[۸] کوئن بورس، درآمدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه ثلاثی، تهران، نشر توتیا، ۱۳۷۵.

[۹] ریتزر جرج: نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، ۱۳۷۳.





- [۱۰] ابن‌خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- [11] Flanagan G. W., *Contemporary Urban Sociology*, Cambridge, Cambridge Publication, 1993.
- [۱۲] بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران انتشارات کیهان، ۱۳۶۶
- [۱۳] آرون، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴.
- [۱۴] چلبی، مسعود، «وفاق اجتماعی»، *مجله‌نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳، ۱۳۷۲.
- [۱۵] صدیق سروستانی، «انسان و شهرنشینی»، *مجله‌نامه علوم اجتماعی*، جلد دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- [16] Flanagan, G. W., *Contemporary Urban Sociology*, Cambridge, Cambridge Publication, 1993.
- [۱۷] محسنی تبریزی، علیرضا، «شهر، خانواده و انحراف (بررسی آثار پاتولوژیکال شهرگرایی در شکل تمایل به وندالیسم در نوجوانان متعلق به خانواده‌های مهاجر شهری)»، مقاله جهت ارائه در همایش موازین توسعه فرهنگ و ضد فرهنگ شهر تهران، معاونت هنری و فرهنگی شهرداری، ۱۳۸۰.
- [۱۸] موسوی، سید یعقوب، «تبیین نظری جامعه‌شناختی جرائم شهری»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۱۴۲-۱۴۴، ۱۳۷۸.
- [19] Cavan, R., *Juvenile Delinquency*, M. Y. Harper & Raw, 1979.
- [۲۰] افروغ، عماد، فضا و نابرابری اجتماعی، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷.
- [۲۱] احمدی، حسن، «طرح‌ریزی کالبدی»، *نشریه معماری و شهرسازی*، دوره سوم، شماره ۱۸، ۱۳۷۰.
- [۲۲] چلبی، مسعود، *جامعه‌شناسی نظم*، انتشارات نی، ۱۳۷۵.
- [۲۳] «میزگرد وفاق اجتماعی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، انتشارات مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۷۸.
- [24] Haralambos M & Holborn, M. *Sociology and Perspectives*, London: Broadwick, 1990.
- [۲۵] رمی، ژان، *مفهوم شهر (۱)*، تاریخچه مختصری از جامعه‌شناسی شهری مکتب شیکاگو، ترجمه مینا مخبری، تهران، انتشارات نشر ایران، ۱۳۵۸.

